



# واگویه های علم از قیام پانزده خرداد ۱۳۴۲

مجموعه مطالعات تاریخی

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پرتال جامع علوم انسانی

## واگویه‌های علم از قیام پانزده خرداد ۱۳۴۲

● ماهرخ ابراهیم‌پور\*



### چکیده

مقاله حاضر با تکیه بر یادداشت‌های اسدالله علم نخست‌وزیر سرکوبگر مردم در قیام ۱۵ خرداد و با توجه به شخصیت وی و نزدیکی و ارتباط تأثیرگذارش با محمدرضا پهلوی نوشته شده است. به دلیل سانسور مطبوعات، از این قیام مردمی در روزنامه‌های آن زمان مطالب چندانی به چشم نمی‌خورد، به همین دلیل اگرچه روایت علم از آنروزها یک روایت درباری یک طرفه است، اما دقیقاً در همین بزرگ‌نمایی‌های علم، نخست‌وزیر دست‌نشانده رژیم، در اعتراف به کشتار و خونریزی منجرکننده مردم در آن قیام عظیم و باشکوه مردمی، نکاتی نهفته است که لازم شد به این یادداشت‌ها که به خصوص قبل از انقلاب و به دور از فشار و تأثیر گرفتن از جویهای کاذب نوشته شده است، رجوع شود تا به قیام ۱۵ خرداد بیشتر وמושکافانه‌تر پرداخته شود، و از دل این حکایت درباری به واقعیاتی تازه رسید.

### مقدمه

نه تنها مورخان و تحلیلگران سیاسی علم را مهرة انگلیسی‌ها می‌دانند، بلکه در خاطرات و نوشته‌های دولتمردان و سفرای انگلستان در ایران در رژیم گذشته نیز راجع به وی و پدرش مطالبی به چشم می‌خورد که مؤید وابستگی موروثی خاندان علم به انگلستان است. سر ریدر ویلیام بولارد، سفیر انگلیس در ایران، با معرفی پدر علم جزئیات جالب و خواندنی‌ای را

یادآور می‌شود: «محمدابراهیم علم (شوکت‌الملک) از تبار خاندانی است که کم و بیش چند نسل در قائنات و نواحی مجاور آن حکومت مستقلاً داشته‌اند، و به دفعات حاکم سیستان بوده است. در دوستی با انگلیسی‌ها سابقه طولانی دارد و بارها به ما کمک شایانی کرده است. شوکت‌الملک تا قبل از گسترش حکومت مرکزی کنونی از حمایت چشمگیر بریتانیا برخوردار بود. برای مثال سر والتر تانلی در سال ۱۹۱۳ حکومت سیستان و قائن را برایش به دست آورد.»<sup>۱</sup> آنچه که با جزئیات بیشتری در معرفی شوکت‌الملک از زبان سفیر مذکور نوشته شده حاوی ارتباط تنگاتنگ این والی و بعدها وزیر عصر پهلوی اول با دولت انگلیس است.

ارتباطات شوکت‌الملک علم از جمله نزدیکی با انگلیسی‌ها و رضاخان بعدها بر زندگی پسرش تأثیر بسیاری گذاشت. برای مثال دخالت رضاخان موجب تعیین دانشگاه محل تحصیل علم و همچنین تشویق وی به ازدواج با دختر قوام‌الملک شیرازی گشت. تحصیل در دانشگاه کشاورزی کرج و ازدواج با ملک‌تاج قوام، ارتباط با دربار و آشنایی با محمدرضا پهلوی را فراهم آورد. راجع به ورود علم به صحنه سیاست، اسفندیار بزرگمهر این گونه شرح داده است:

اسدالله علم پسر امیر شوکت‌الملک بیرجندی بود که در اواخر حکومت رضاشاه برای اینکه زیر نظر باشد و ارتباطش با کنسول انگلیس پنهان نباشد به سمت وزیر پست و تلگراف و تلفن در هیأت دولت انجام وظیفه می‌کرد. او تربیت شدهٔ مکتب انگلیسی‌ها بود و پدر در پدر با آنها خصوصیت و ارتباط نزدیک و صمیمی داشت. اسدالله علم تحصیلات ابتدایی را در بیرجند و در مدرسه خصوصی گذراند و پس از تحصیلات متوسطه وارد دانشکده کشاورزی کرج شد و از این دانشکده درجه لیسانس گرفت. او هیچوقت تحصیلاتی در خارج نداشت و زبان انگلیسی را با معلم خصوصی و حشر ونشر با انگلیسی‌ها در بیرجند یاد گرفته بود. پس از دریافت لیسانس کشاورزی به بیرجند زادگاهش بازگشت و در سال ۱۳۲۴ از سوی احمد قوام نخست‌وزیر وقت به عنوان فرماندار سیستان و بلوچستان انتخاب شد. وی پس از آن به ترتیب در کابینه ساعد (دی ماه ۱۳۲۸) به پست وزارت کشور و سپس در کابینه بعدی ساعد (اسفند ۱۳۲۸) نیز به وزارت کشاورزی منصوب گردید. همچنین در کابینهٔ علی منصور (فروردین ۱۳۲۹) دوباره وزارت کشاورزی و در کابینه رزم آرا (تیر ۱۳۲۹) وزارت کار را عهده‌دار شد. در کابینه مصدق برای وی پستی در نظر گرفته نشد، و به دلیل نزدیکی به شاه به سرپرستی املاک و مستغلات پهلوی گماشته شد. اگرچه به دلیل شیظنت‌های مخملانه‌ای که در زمان مصدق برای خوش خدمتی به شاه انجام

داد، وی را بر این داشت که از تیررس مصدق در امان باشد، و برای دوری از وی بیرجند را برگزید. به هر شکل دو سال در همین مسند ماند تا در کابینه‌ی علاء (فروردین ۱۳۳۴) به وزارت کشور منصوب شد، تا به عنوان مهره‌ی شاه سیاست‌های موردنظر را در انتخابات آن سال اعمال کند. در زمان نخست‌وزیری دکتر اقبال در نقشی متفاوت به عنوان رهبر حزب مردم وارد صحنه‌ی سیاست شد، و پس از آزمودن نقش‌های متفاوت، برای اجرا کردن سیاست‌های مد نظر شاه به پست نخست‌وزیری برگزیده شد. مدت زمان نخست‌وزیری علم از ۱۷ تیر ۱۳۴۱ آغاز و در ۱۷ اسفند ۱۳۴۲ به دستور محمدرضا پهلوی مستعفی شد. و به ریاست دانشگاه پهلوی در شیراز برگزیده شد و پس از تقریباً سه سال در آذر ماه ۱۳۴۵ به وزارت دربار رسید و تا مردادماه ۱۳۵۶ در این سمت بود، تا اینکه به علت شدت بیماری کناره‌گیری کرد و در ۲۴ فروردین ۱۳۵۷ به علت بیماری سرطان درگذشت و در مقبره خانوادگی در مشهد به خاک سپرده شد.<sup>۲</sup>

تاریخ برای وی علی‌رغم یادداشت‌های دموکراتانه و مترقی‌خواهانه‌اش نقش معاونت در دیکتاتوری شاه و وابستگی به انگلیس را ثبت کرده است. مسعود بهنود در کتاب «از سیدضیاء تا بختیار» با وصف دوره‌ای از تاریخ معاصر که بی ربط با زمان نخست‌وزیری علم نیست، با این جملات از آن دوره یاد می‌کند: «پایان دوره نخست‌وزیری علم، پایان دهه‌ای پردرد از تاریخ ایران بود که با کودتای ۲۸ مرداد آغاز شد و با سرکوب علماء و قیام ۱۳۴۲ پایان یافت. علم، دیکتاتوری شاه را مستحکم کرد که تا انقلاب ۱۳۵۷ دوام یافت.»<sup>۳</sup> در این اظهارنظر، بهنود نیز نقش علم را در تحکیم موقعیت شاه تأیید می‌کند.

اولین اقدام علم در جهت اجرای اصلاحات آمریکایی، که شاه پس از برکناری امینی اجرای آن را تعهد کرده بود، تصویب‌نامه انجمن‌های ایالتی و ولایتی بود که در عین حال جنبه آزمایش و ارزیابی روحانیت را هم داشت. این لایحه یا تصویب‌نامه، شاه و علم را در برابر روحانیون و مراجع قرار داد. اگر چه ابتدا بر اثر فشار روحانیت و آگاهی یافتن مردم، شاه به ظاهر از مقاصد دیکته شده خود عقب‌نشینی کرد، اما پس از مدتی با فراندوم نمایشی ششم بهمن شمشیر خود را از رو بست. صدای اعتراض روحانیون و تحریم شرکت در فراندوم و بستن بازار (بازار تهران و اغلب شهرستان‌ها) نیز تأثیری در خیانت شاه و علم به مردم و کشور نداشت. در ۶ بهمن ۱۳۴۱ فراندوم انجام شد و با سرو صدای زیاد نتایج دروغین آن اعلام شد و پس از این فراندوم فرمایشی لحن شاه و علم در برخورد با معترضین از جمله روحانیون تغییر کرد. این تغییر لحن در نطق علم کاملاً محسوس است: «شاهنشاه معظم هدایت کشور را بر پایه‌ای نو و بر پایه تحول اجتماعی و عمیق تازه‌ای می‌گذارد. تحولی

که برای پاره‌ای از کشورها به قیمت انقلاب خونین و برای پاره‌ای دیگر که وضع سیاسی و اجتماعی امروز را درک نکرده‌اند و به موقع اقدام ننموده‌اند به قیمت محو آزادی و استقلال آنها تمام شده است. چه باید کرد؟ چرخ زمانه به عقب بر نمی‌گردد. خوشبخت مردمی که با آن هماهنگی کنند و خوشبخت‌تر کسانی که از آن جلوتر باشند... اگر کوتاه‌نظرانی هم این واقعیت را درک نکنند دیر یا زود خورشید این حقیقت خاطر آنها را نیز نورانی خواهد ساخت.»<sup>۹</sup>

آن چه که از این نطق فرمایشی و متملقانه استنباط می‌شود، این است که با مخالفان طرح‌های اصلاحی شاه دیگر مماشات نخواهد شد و همچنان که در متن نطق نیز به صراحت آمده شاه اساس سلطنتش را بر پایه اصلاحات فرمایشی اربابان خارجی قرار داده است. در این نطق علم به وضوح اعلام می‌کند که با اقتدار برای انجام تحولات موردنظر ملوکانه! به میدان آمده است. شاه نیز با لحن مشمئزکننده‌ای در سخنرانی‌هایش از مخالفان خود و بخصوص روحانیون یاد کرد.

حرکات و سخنان نامناسب شاه علیه روحانیت و سخنرانی افشاگرانه و پرجسارت امام خطاب به شاه باعث شکل‌گیری قیام ۱۵ خرداد شد. پس از سخنرانی‌های جسورانه آیت‌الله خمینی، علم بر آن شد که برای ترساندن آیت‌الله خمینی مقر ایشان یعنی قم و فیضیه را مورد تهاجم قرار دهد، تا از این طریق ضرب شخصی نشان دهد و در دل روحانیون رعب و وحشت ایجاد کند. اما آیت‌الله خمینی پس از فجایع فیضیه در نطقی آتشین شاه و بخصوص علم را در ۱۰ فروردین ۱۳۴۲ به شدت مورد عتاب قرار داد: «... دولت‌ها به سر کار آمد، نمی‌دانم به آن دولتها این پیشنهادها شد و قبول نکردند یا این که نتوانستند این قدر بی‌شرافتی بکنند. شاید شریف بودند، عالم بودند، دکتر بودند، مهندس بودند و نتوانستند با همه مراکز علم مخالفت کنند، تا این که منتهی شد به این که دولت باید دولتی باشد که علم نداشته باشد، قدر علم را نداند، تا کلاس پنجم بیشتر درس نخوانده باشد\*، آن هم در کرج تحصیل اجازه نامه با اعمال نفوذ کرده باشد، نداند معنی علم چیست، نداند معنی دیانت چیست، نفهمد مطلب را، سر بسته و چشم بسته دیکته کند و بگوید و نفهمد چه می‌گوید و بکند و نفهمد چه می‌کند... دیدیم که از اول که این دولت بیسواد و بی‌حیثیت روی کار آمد از اول هدف، اسلام را قرار داد. در روزنامه‌ها با قلم درشت نوشتند که بانوان را حق دخالت در انتخابات داده‌اند، لکن شیطنت بود، برای انعکاس نظر عامه مردم به آن موضوع بود که نظرشان به الغای اسلام و الغای قرآن درست نیفتد... بعد که مطالعه کردیم، دیدیم آقا قضیه، قضیه بانوان نیست، این یک امر کوچکی است، قضیه معارضه با اسلام است. منتخب، مسلمان

\* شایع بود علم سواد ندارد و تا کلاس پنجم بیشتر درس نخوانده و با اعمال نفوذ از دانشکده کشاورزی کرج مدرک گرفته است.

لازم نیست باشد، حلف به قرآن لازم نیست باشد، قرآن را می‌خواهیم چه کنیم؟... بعد که مصادف شد با تودهنی از ملت مسلم، تعبیر کردند حرفشان را به این خبر که مراد ما از کتاب آسمانی قرآن است. ما هم از آنها پذیرفتیم بر حسب ظواهر شرع، لکن به مجرد اینکه اینها چند نفر عمله را دور خودشان دیدند و یک زنده باد و مرده باد را شنیدند، باز همان مطلب خبیثشان را از سر گرفتند...»<sup>۶</sup> در این نطق اگرچه شخص شاه نیز مورد انتقاد قرار داده شد، اما لبه تیز حمله در این سخنرانی متوجه علم است. امام با عنوان بی‌سواد، بی‌شرافت، و بی‌دین علم را خطاب می‌کند. در پس این نطق هشدار دهنده، توقعات و انتظارات روحانیون نهفته است که این انتظارات بدون تغییر دولت امکان‌پذیر نبود. پس از این نطق، علم که از روحانیون کینه به دل گرفته بود، شاه را به شدت عمل علیه مخالفان بویژه روحانیون تشویق کرد. پس از سخنرانی شدیدالحن عصر عاشورا آیت‌الله خمینی دستگیر و به تهران منتقل شد. مردم پس از دستگیری امام به خیابان‌ها ریختند و آزادی مرجع خود را خواستار شدند و رژیم شاه نیز جواب این حق‌خواهی و دفاع از مرجعیت را با کشتار مردم به خون نشانید. علاوه بر این تظاهرات وسیعی در تهران آغاز شد که با نیروهای پلیس به زد و خورد پرداختند. تظاهرات به قم و شهرهای دیگر نیز کشانده شد، عده‌ای از روحانیون دستگیر شدند. دولت که مستاصل شده بود اعلان حکومت نظامی کرد، ولی مردم همچنان به تظاهرات ادامه دادند، وضع دولت بس خطرناک شده بود. آنچه گفته شد خلاصه روایت معروف و رایج از قیام مردمی ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ است.

### در میان یادداشت‌های اسدالله علم

یادداشت‌های امیر اسدالله علم گرچه به بسیاری اسرار می‌پردازد اما گاه به روال سیاست خود بعضی وقایع را وارونه جلوه می‌دهد و گاه نیز از نقش خود چندان سخن به میان نمی‌آورد و گاه با اشاره به خصوصی‌ترین اسرار شاهنشاه محبوب خود خواننده را با اشتیاق به دنبال خود می‌کشد. در این مقاله تلاش شده با استناد به نقش سرکوبگرانه علم در خرداد ۱۳۴۲ به واکاوی گفته‌ها و حضور وی در این برهه پرداخته شود. علم در یادداشت‌هایش، گاه مختصر و گاه مفصل به سرکوبی مردم و روحانیون در قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ اشاره می‌کند. قبل از این که به سراغ یادداشت‌های علم برویم برای این که با ذهنیت وی آشنا شویم، قسمت کوتاهی از مذاکرات هیأت دولت را به ریاست اسدالله علم، در ساعت ۱۷ بعداز ظهر ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ می‌آوریم: «... نخست‌وزیر در جریان روزهای عزاداری محرم و اقداماتی که بر علیه نظم و امنیت مملکت صورت گرفته و می‌گیرد بخصوص راجع به ماجرای امروز بیان داشته و چنین توضیح دادند که: ما اینطور حساب کردیم قبل از عاشورا کسی را نگیریم، شاید عده‌ای

در عاشورا از میان بروند، البته منشأ واضح است و پول خارجی آن مثل عراق و مصر، اما در این جا غیر از [آیت الله] خمینی و [آیت الله] قمی که در قم و مشهد گرفتیم، بقیه گردانندگان مشهور نیستند و با این که عکس از آنها داریم ولی صحیح شناخته نمی شوند.

روز تاسوعا دو هزار نفر آمدند، شعار دادند زنده باد خمینی، مرگ بر دشمنان وی، روز عاشورا هم، همین طور شعار دادند. اگر آن روز دست به تفرقه می زدیم، مردم زیاد زیر دست و پا می رفتند، خود بنده با همه خطری که مرا تهدید می کرد، شب عاشورا رفتم به چند مجلس روضه و باعث تعجب آخوندها می شد. تصمیم ما بر این بود که روز شنبه خمینی را در قم و قمی را در مشهد بگیریم ولی اتفاقی افتاد که باعث شد زودتر بگیریم، دو چیز اتفاق افتاد:

۱. خمینی در قم منبر رفت و هتاکی زیاد به اعلیحضرت کرد.

۲. خبر دیگر آن که قم و مشهد با هم، هم صدا بشوند و کار خیلی سخت بشود.

لذا دیشب ۴ بعد از نیمه شب، خمینی را گرفتیم و امروز صبح در مشهد قمی را گرفتیم. چون خبر به تهران رسید، بلوا شروع شد و ما شانس آوردیم، زیرا آنها تشکیلات قوی تری داشتند و کوچک نیست با آن که از صبح عدهای مجروح و کشته شدند، معذالک هنوز هستند و این خیلی عجیب است. یک وقت فکر می کنم خبری اتفاقی بود و تمام شد ولی معلوم است خیلی عجیب بوده اند، من رفتم شهربانی و وضع مملکت را دیدم، قم، مشهد، و تمام نقاط تهران آرام است ولی عدهای هستند در تهران که با تاکتیک کار می کنند، الان فکر می کنم که حکومت نظامی اعلام کنیم که مردم راحت بشوند. اعلیحضرت همایونی قلباً متمایل نیستند حکومت نظامی اعلام شود و به نظر هیات دولت گذاشته اند و می فرمایند کار حکومت نظامی بکنید ولی حکومت نظامی اعلام نکنید، اما به نظر من حکومت نظامی جنبه های منفی و مثبت دارد. جنبه مثبت این است که مردم راحت می شوند ما هم مسلط تر می شویم. جنبه منفی آن، این است که در دنیا بگویند اوضاع مملکت آرام نیست، پیشنهاد می کنم حکومت نظامی را اعلان نکنیم، به استانداران هم تلگراف کردم که در صورت لزوم حکومت نظامی اعلام کنند.»<sup>۷</sup>

در این مذاکرات که علم شرح ماوقع می دهد، از قیام با نام بلوا یاد می کند و با اعلام تردید شاه در موضوع حکومت نظامی، خود را به عنوان تصمیم گیرنده قاطع امور نشان می دهد. و عجیب تر این که در گزارشش افراد شرکت کننده در قیام را جزء مردم نمی داند. زیرا مرتب ذکر می کند اگر حکومت نظامی اعلام کنیم مردم راحت خواهند بود!

برای شرح بیشتر حضور و نقش این نخست وزیر پر تزویر و خدعه به سراغ یادداشت هایش می رویم:

در اولین یادداشت ها از ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ این گونه یاد می کند: «به عنوان مثال وقتی من نخست وزیر

بودم تساوی حقوق زنان را اعلام کردیم. یک سال تمام شکایات روحانیون مرا به ستوه آورده بود تا اینکه شاه قدرت نمایی کرد و آنها را سرجایشان نشانده. من دستور دادم بعضی از آنان را زندانی و بعضی را تبعید کنند و چند آشوبگر را هم به جوخهٔ اعدام بسپارند.<sup>۸</sup> آن چه از این مکتوب استنباط می‌شود این است که علم در سرکوب روحانیون نقش ویژه‌ای برای خود قائل است. همچنین از مفاد ضددینی اصلاحات و انقلاب سفید چیزی نمی‌گوید و در این یادداشت بر آن است تا آیندگان را نسبت به روحانیون بدبین کند و با پیش کشیدن حق رأی زنان از گفتن جزئیات خودداری می‌کند. دیگر این که از اعتراض‌های گسترده و مستدل روحانیون به عنوان «شکایات» یاد می‌کند و باز هم از شرح جریان تلگرام‌ها و سخنرانی‌ها و مطالبات حق خواهانهٔ مراجع خودداری می‌کند و با روایتی جاه‌طلبانه و دلخواه به کنمان حقیقت می‌پردازد. در ادامه نیز سرکوب قدرتمندان این قیام را به شاه نسبت می‌دهد و دستور تبعید و اعدام آشوبگران را از آن خود می‌داند. علم برای توجیه کشتار ۱۵ خرداد، در یادداشت‌هایش چنین می‌نویسد: «در التزام رکاب شاه به مشهد رفتیم. سالروز شهادت امام رضا (ع) بود و صحن مملو از جمعیت عزاداران بود. همین که شاه در جای خودش قرار گرفت، ناگهان تعداد جمعیت که به ۶۰۰۰ نفر می‌رسید، به جای عزاداری، نسبت به شاه ابراز احساسات کردند. به یاد سال ۱۳۱۴ افتادم که همین صحن شاهد تظاهرات علیه رضاشاه بود و مردم از کشف حجاب توسط او به خشم آمده بودند.\* اما امروز همه اینها فراموش شده است. اکنون مردم اعمال خشونت رضاشاه را بخشیده و فهمیده‌اند که نه برای مقاصد شخصی بلکه خیر و صلاح مملکت بوده است. اگر ۲۰۰۰ نفر هم کشته شده بودند، این کارها درست بود. همان طور که وقتی خود من نخست‌وزیر بودم، دستور کشتار مخالفان را در خرداد ۱۳۴۲ دادم و ۹۰ نفر جانشان را از دست دادند. ولی این مقدار بی اهمیت بود. من مصمم بودم مقاومت کنم چون بقای کشورم در میان بود.»<sup>۹</sup> در این یادداشت علم دیگر به نقش محمدرضا شاه اشاره‌ای نمی‌کند و خود را مجری همه جریانات خشونت بار ۱۵ خرداد عنوان می‌کند و حتی در این مطلب خود را با رضاشاه مقایسه می‌کند و با این ادعا که این کشتار به خاطر کشور بوده، سعی دارد خود را به آیندگان فردی وطن دوست بنمایاند. این ادعای وطن دوستی برای توجیه کشتار مردم بارها در این یادداشت‌ها تکرار می‌شود. در این یادداشت علم به تنهایی خود را مسئول شدت عمل و سرکوب قیام ۱۵ خرداد می‌داند، که با توجه به تأیید کسانی که در آن موقع در کنار وی مشاهده گر سرکوب مردم در قیام بودند، چندان ادعای بی اساسی نیست. ویلیام شوکراس در این مورد به تفضیل به نقش علم پرداخته است. وی ابتدا به صحبت‌های جعفر بهبهانیان که در آنروز در کنار علم بوده است اشاره می‌کند: «وی بعدها تعریف کرد که شاه به علم گفته بود،

\* اشاره علم به واقعه قیام مردم مشهد و تجمع در مسجد گوهرشاد، در مخالفت با لباس متحدالشکل و مقدمات کشف حجاب بود. در آن حادثه عده زیادی از مردم در صحن مطهر رضوی (ع) به گلوله بسته شدند و به شهادت رسیدند. (ویراستار)



که مردم را نکشد، اما علم پاسخ داده بود که: «... شما شاه هستید و من نخست‌وزیرم. من مسئول امنیت هستم و به هر طریقی که بتوانم مردم را ساکت خواهم کرد. اگر موفق شدم شما همچنان شاه خواهید بود. اگر شکست بخورم می‌توانید مرا دار بزیند و باز همچنان شاه خواهید بود.»<sup>۱۱</sup> این نقل قول‌ها به نقش اصلی علم در کشتار مردم صحه می‌گذارد. ضمن این که با توجه به شخصیت ضعیفی که از شاه در کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و نیز با توجه به کنایه‌های خود علم در گفتگوهایش با شاه ترسیم شده است و تحلیل سفیران و مورخان آمریکایی و انگلیسی، این قاطعیت اسدالله علم و تزلزل شاه، چندان بعید و دور از ذهن نیست. در تأیید همین موضوع علم در بخش دیگری از یادداشت‌هایش درباره شاه چنین می‌نویسد: «... کریمت روزولت، عامل سیا که در سرنگونی دکتر مصدق در مرداد ۱۳۳۲ دست داشت در نظر دارد کتابی درباره کودتا منتشر کند. گزارش دادم که کتاب را بررسی کرده و آن را بسیار نامطلوب یافته‌ام. شاه را به عنوان شخص متزلزل به تصویر در می‌آورد، که تحت فشار روزولت مجبور به گرفتن تصمیمات حیاتی شد، به عنوان مثال در مورد انتصاب سرلشکر زاهدی به مقام نخست‌وزیری...»<sup>۱۱</sup> عالیخانی نویسنده مقدمه یادداشت‌های اسدالله علم نیز به موضوع ضعف شاه در تصمیم‌گیری‌های سریع در بحران‌ها اشاره دارد: «علم احساس می‌کرد که شاه آن چنان که می‌بایست مصمم نیست و به همین دلیل دست و پا می‌کرد که خود اختیار هرگونه اقدام لازم را داشته باشد. شاه که همواره به ویژه در شرایط سخت، گریز از مسئولیت را هنر می‌دانست به آسانی درخواست علم را پذیرفت و همه نیروهای انتظامی پایتخت را در اختیار نخست‌وزیر قرار داد.»<sup>۱۲</sup>

در ادامه با ارائه یادداشت دیگری، در گفتگویی با شاه باز هم راجع به ۱۵ خرداد ۴۲، در زمانی که دیگر بر مسند نخست‌وزیری نیست، خوش خدمتی خود را به اربابش یادآور می‌شود و در لفافه خود را منجی شاه و کشور می‌خواند: «او یادآوری کردم که چطور آخوندها و سایر دشمنانمان را در زمان نخست‌وزیری خود من از میدان به در کردیم چه کسی غیر از اعلیحضرت شجاعت این را داشت که از من حمایت کند؟ او اعتراف کرد که، هیچکس. وقایع ۱۳۴۲ را، که به ناآرامیهای خشونت‌آمیز ۱۵ خرداد در پی دستگیری [آیت‌الله خمینی] منجر شده بود و شاه به من تلفن کرده بود تا قصد دارم چه اقدامی بکنم، یکبار دیگر یادآوری کردم. گفتم: بخاطر دارید که به اعلیحضرت عرض کردم که به نقطه حساسشان خواهم زد و وقتی گفتم دمار از روزگارشان در خواهم آورد شما خندیدید. چاره دیگری نبود. اگر ما عقب‌نشینی کرده بودیم، ناآرامی به چهار گوشه ایران سرایت می‌کرد و رژیم ما با شرایط ننگ‌آوری سقوط می‌کرد. در آن موقع حتی این را به شما عرض کردم که، اگر خود من هم از مسند قدرت به زیر کشانده شوم، شما همیشه می‌توانید با محکوم کردن و اعدام من به عنوان مسبب آنچه واقع شده، خود را نجات دهید. از سوی دیگر، اگر من موفق شوم، ما برای همیشه از دست جنگولک بازیهای روحانیون و دخالت‌های خارجی خلاص می‌شویم. شاه گفت، بله، خوب به یاد دارم. هرگز خدمات شما را فراموش نمی‌کنم...»<sup>۱۳</sup>



محمد رضا پهلوی و اسدالله علم

کمی نگذشت که مأموریت علم پایان یافت؛ و او جای خود را به دار و دسته کانون مترقی به رهبری یا بهتر بگوییم به سرپرستی و پرچمداری حسنعلی منصور داد. دکتر عباس میلانی در توجیه تشکیل کانون مترقی و وارد شدن گروه جوان حسنعلی منصور به عرصه سیاست این چنین نوشته: «اما به دلیل سرکوبگری‌ها و نزول حمایت مردم از شاه، اربابان خارجی وی تصمیم گرفتند تا شاه را وادار به برکناری علم کنند و شخص جوان و جدیدی به میدان سیاست پهلوی وارد شود تا بتواند در میان طبقه متوسط برای شاه جایگاهی دست و پا کند. طبق همین گفتگو و نقش پررنگ علم در کشتار مردم، برای وجهه بخشیدن به رژیم صلاح در این بود که علم مدتی در مسند نباشد و از پایتخت نیز دور شود.»<sup>۴</sup>

آری پست نخست‌وزیری به علم چندان وفا نکرد و پس از آن جانفشانی‌های ناروا، برای بقای سلطنت و رفع سیاهی از چهره سلطنت مصلحت نبود که بیش از این در قدرت بماند، و شاه نیز به سادگی و برای بقای خودش پستی را که علم به قیمت خون‌های زیادی بر آن تکیه زده بود به دیگری بخشید. اگر علم حيله گرانه و وحشیانه قیام مردم را به خاک و خون نکشیده بود، چه بسا که کار شاه تمام بود. گواه بر این مدعا و عظمت این قیام تفسیر ارتشبد حسین فردوست است، که این چنین می‌نگارد: «اگر تظاهرات مردم رهبری می‌شد و

مردم به سمت کاخ شاه هجوم می‌بردند، محمدرضا شاه مانند سال ۱۳۳۲ از ایران می‌گریخت.<sup>۱۵</sup> این اظهار نظر دوست شاه حاکی از آن است که ضعف شاه بر نزدیکان و دوستان وی آشکار شده بود، و هم این که حسین فردوست نیز به مانند نخست‌وزیر معتقد است که اگر قیام سرکوب نمی‌شد، موجودیت رژیم شاه به خطر می‌افتاد. دیگر آنکه این گفته ارتشبد با متن یادداشت‌های علم که خطر سرایت این قیام را به چهار گوشه ایران ذکر کرده بود، هم‌خوانی دارد. سیاستمداران دیگری از جمله داریوش همایون وزیر اطلاعات و جهانگردی در دولت آموزگار نیز نسبت به عملکرد علم اظهار نظر مشابه فردوست دارند و معتقدند که اگر قاطعیت علم نبود، رژیم پهلوی با خطر مواجه می‌شد.<sup>۱۶</sup>

نه تنها ایرانیان بلکه تحلیل‌گران سیاسی خارجی نیز بر این عقیده‌اند. ماروین زونیس در این زمینه می‌نویسد: «... شاه پس از بازگشت از آمریکا، اسدالله علم را به نخست‌وزیری برگزید. وی از نزدیکان و یاران شاه محسوب می‌شد، و بیش از همه اطرافیان شاه در کنار او بود... وی تا هنگام مرگ، دوست مورد اعتماد شاه به شمار می‌رفت و در واقع تنها فرد ایرانی بود که شاه می‌توانست، در مقام مشاور و وفادار و همچنین مجری سرسخت و مصمم توصیه‌های خود، به او متکی باشد. از این رو، بهترین فرد برای تصدی پست نخست‌وزیری در دوران بحرانی پس از برکناری امینی محسوب می‌شد. او می‌توانست با اجرای برنامه‌های شاه، مخالفین را نیز به شدت سرکوب کند. علم در جریان ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ اهمیت وجودی خود را به شاه ثابت نمود و بزرگترین خدمت دوران سیاسی خود را به رژیم پهلوی انجام داد. هنگامی که شاه برای به کارگیری نیروهای مسلح و نیروی زور تردید داشت، علم این تردید را از بین برد و سرکوب قیام را تنها راه اعاده نظم دانست و نقش عمده‌ای در سرکوب این قیام ایفا نمود.»<sup>۱۷</sup> اسدالله علم، چنان از نقش خود در سرکوب قیام ۱۵ خرداد و کشتار مردم بی‌گناه احساس رضایت می‌کند، که تا سال‌ها بعد، هرگاه فرصت دست می‌داد، خاطرات آن روز را با «اعلیحضرت» مرور می‌کند و بدینسان با ارضای حس غرور خود، نقش «تاریخ‌ساز» خود را در ذهن و خاطره، مرور می‌کند؛ ۱۵ خرداد برای علم نوستالژی واقعی است. به این گفت و گو که در ۱۵ آذرماه ۱۳۵۲ ده سال پس از سرکوب قیام ۱۵ خرداد بین علم و شاه گذشته، توجه کنید: «عرض کردم در جریان ۱۵ خرداد و اغتشاشات تهران و ایران که غلام نخست‌وزیر بودم جز ارتشبد نصیری که آن وقت رئیس شهربانی بود بقیه تقریباً دست و پای خود را گم کرده بودند و بدین جهت من ناچار شدم نخست‌وزیری را ترک کرده و تقریباً تمام روز را در شهربانی در ستاد عملیات باشم که اینها دستپاچه نشوند. [شاه] فرمودند: من هم در آن موقع ناچار شدم چندین دفعه به شدت به او ایسی که آن وقت فرمانده گارد بود بگویم مجبورید تیراندازی کنید. عرض کردم از

واگویه‌های علم از قیام پانزده خرداد ۱۳۴۲

نخست‌وزیری دستور کتبی هم گرفتند و باز هم ترسیدند و دائماً به من می‌گفتند: باید دید ریشه این کار کجاست. در صورتی که نظامی هیچ لازم نیست که ریشه کار را جستجو کند.<sup>۱۸</sup> آنچه در این یادداشت در خور اهمیت است، اشاره به نقش ارتش و اظهار نظر علم در مورد این ارگان در حضور شاه است. و مهمتر این که حتی ارتش نیز چندان در سرکوب قیام با علم همراه نیست.

حضور علم در ستاد فرماندهی عملیات، این عدم اعتماد به سران ارتش و شهربانی را تأیید می‌کند. تا آنجا که مقام‌های نظامی به علم می‌گویند باید ریشه این کار را جست! حقیقت موضوع این است که فلسفه این کشتار را تنها شخص نخست‌وزیر می‌داند و این کشتار ریشه در کینه‌وی از شرکت‌کنندگان در قیام بخصوص روحانیون دارد. و از این که دیگران بخصوص نظامیان بخواهند به وی به عنوان نفر دوم کشور اظهار نظر بکنند، سخت برآشفته می‌شود. برای همین، اظهار نظر نظامی‌ها را برنمی‌تابد و با گزارش این نوع صحبت سران نظامی به شاه قصد دارد وی را از اتکای کامل به نیروی نظامی بازدارد. در این یادداشت صحبت از ترس و دستپاچگی ارتش است که شاه نیز این موضوع را نفی نمی‌کند. ضمناً با تکرار وقایع آنروز در مقام نخست‌وزیر اعمال خود را بارها به عنوان سند افتخارآمیز برای شاه بازگو می‌کند و قصدش این است که به شاه بفهماند وی فرد شایسته‌تری برای پست نخست‌وزیری و روزهای بحرانی است و این لیاقت را در سال‌ها پیش در شرایط حساس به ثبت رسانیده است.

۲۲۱



حضور تانک‌های ارتش در خیابان‌های تهران در روز ۱۵ خرداد ۱۳۴۲

در منابع ديگر از جمله خاطرات علينقي عاليخاني وزير اقتصاد وقت، درباره وقايع ۱۵ خرداد و نقش علم چنين آمده است: «علم در روزهاي حساس قيام ۱۵ خرداد فعاليت خستگي ناپذيري داشت و با مقام‌هاي نظامي پيوسته در تماس بود و خود از کلاتري‌هاي مناطق حساس شهر سرکشي مي‌کرد و به مسئولان هشدار مي‌داد خود را براي رويارويي براي آشوبي بزرگ آماده کنند. به اين سان هنگامی که در بامداد ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ (۵ ژوئن ۱۹۶۳) تظاهرات در اطراف بازار تهران آغاز شد علم آمادگي کامل داشت و به رئيس شهرياني وقت سپهد نصيري تلفني دستور تيراندازي داد و در برابر ترديد نصيري يادآور شد که اين دستور را به عنوان نخست‌وزير مي‌دهد و نامه مؤيد اين دستور را نيز بي درنگ براي او خواهد فرستاد. خود نيز پس از ساعتی به دفتر نصيري رفت و از نزديک شاهد وضع روز بود. اين خونسردی و قاطعيت علم اثر بسيار مثبتی داشت و مسئولان انتظامي توانستند در چند ساعت به اين غائله پايان دهند و تظاهرکنندگان را به شدت سرکوب کنند.»<sup>۱۹</sup> وزير اقتصاد دولت علم، وی را در سرکوب و کشتار مردم در اين قيام به علت قاطعيت و خونسردی تحسین مي‌کند. عاليخاني نيز چون ديگر دولتمردان از اين قيام به اسم آشوب ياد مي‌کند. ويراستار يادداشت‌هاي علم ضمن ستايش برخورد قاطعانه نخست‌وزير درباره اين قيام با نوعی سردرگمی و عدم شناخت مردم کشورش مي‌گويد: «برای من و طرز فکر من، اين حوادث فوق العاده ناراحت کننده بود و فکر مي‌کردم چطور در کشوري که چنين اصلاحاتي مي‌کنند یک عده در خيابان مي‌ريزند و کار به اينجا مي‌رسد...»<sup>۲۰</sup>

آقای محمود طلوعی نيز در کتاب «چهره واقعي علم»، اين نوع اظهارنظر عاليخاني را راجع به قاطعيت و سرعت عمل نخست‌وزير در سرکوب قيام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ چنين نقد مي‌کند: «البته وسعت و اهميت واقعه به مراتب بيش از آن بود که نويسنده زندگينامه علم وانمود مي‌کند. نيروی شهرياني از عهده سرکوب تظاهرات برنيامد و از ظهر پانزدهم خرداد نيروی ارتش نيز با تانک و زره پوش وارد ميدان شد، ولی روز بعد هم انتظار حوادثي مي‌رفت...»<sup>۲۱</sup> سند اين مدعا مي‌تواند دستور علم به استناداري‌ها و فرمانداري‌هاي کل باشد که اعلام مي‌دارد: «ممکن است فردا اربعين و همچنين يکشنبه ۲۳ تيرماه بمناسبت چهلم اشخاصی که کشته شده‌اند ماجراجوياني قصد توليد اختلال و اغتشاش داشته باشند. بايد قبلا مراقبت کافي بفرمائيد و همچنين به عموم مردم ابلاغ کنيد اگر کسی تظاهر بکند از اخلاگران ۱۵ خرداد محسوب و جدا مورد تعقيب قرار خواهد گرفت. با رؤسای شهرياني و زاندارمري و ساواک و مخصوصاً فرماندهان واحدهاي نظامي مسائل را بررسی کرده و همکاري دقيق بايد بفرمائيد.»<sup>۲۲</sup> علاوه بر اين دستور که حکايت از باقي ماندن نگرانی، پس از چهل روز از سرکوب قيام مي‌کند، در يادداشت‌هاي

واگویه‌های علم از قیام پانزده خرداد ۱۳۴۲

علم مطلبی هست که اگر واقعیت داشته باشد نشان می‌دهد که سرکوب قیام، وقفه موقت و گذرایی در طی طریق به سوی سرنگونی شاه و انقلاب اسلامی بوده است. به این یادداشت که مربوط به ملاقات عبدالمجید مجیدی، رئیس سازمان برنامه و بودجه، در سال‌ها پس از سرکوب قیام ۱۵ خرداد است توجه کنید: «افکار پیچیده و دور و درازی می‌کردم، ولی مطلبی که مرا بیشتر تحت تأثیر داشت مذاکراتی بود که دیشب با [عبدالمجید] مجیدی رئیس سازمان برنامه و بودجه داشتم، چون چند تا پروژه مورد علاقه شاهنشاه را باید با او مذاکره می‌کردم. دیشب به منزل من آمده بود و به صورت وحشتناکی از کمی پول و هدر داده شدن پول در گذشته سخن می‌گفت که بی نهایت ناراحت‌کننده بود. یعنی وضع به طوری است که قاعدتاً باید به انقلاب بینجامد.»<sup>۲۳</sup>



۰ ۱۱۶۲۲۲



تاریخ \_\_\_\_\_ ماه \_\_\_\_\_  
شماره \_\_\_\_\_  
پست \_\_\_\_\_

استانداری  
نوماند اینکس

مکن است فردا اربعین و همچنین یکشنبه ۲۳ تیرماه بمناسبت چهارم انجمنی که گشته شده اند ماجراجویانی قصد تولید اختلال و انتشار داشته باشند - باید تسلا مراتب کانی بفرمائید و همچنین به صوم مریم ابلارغ کتید انوکس تظاهر بکنند از اخلاکسوان بانزد هم خرد اد محسوب و جد آورد تمثیب ترار خواهد کردت -  
باروسای شهرمانی و زاند اربوی و ساوان و خصوصاً نوماند ها ن واحدهای نظامسی مسائل را بررسی کرده و همکاری دقیق باید بفرمائید -

نخست وزیر - اسد اله علم

رونوشت خیلی فوری برای صدورد ستورستی برای رئیس ستاد بزرگ ارتشتاران ارسال

میشود -

نخست وزیر اسد اله علم

۱۳۵۶

رونوشت جهت اطلاع سازمان اطلاعات و امنیت کشور ارسال میشود -

نخست وزیر اسد اله علم

اسد اله علم  
۱۱.۶.۵۶

## پانوشتها

\* کارشناس تاریخ.

- ۱- سر ریدر ویلیام بولارد، خاطرات بولارد، مترجم غلامحسین میرزاصالح، تهران، طرح نو، چاپ دوم ۱۳۸۲، ص ۴۷۸.
- ۲- اسفندیار بزرگمهر، کاروان عمر، تهران، سخن، چاپ اول، ۱۳۸۲، ص ۳۹۸.
- ۳- مسعود بهنود، از سید ضیاء تا بختیار، تهران، جاویدان، ۱۳۶۶، ص ۴۸۰.
- ۴- مظفر شاهدی، مردی برای تمام فصول، تهران، مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، ۱۳۷۹، ص ۳۶۹.
- ۵- گزارش اسدالله علم در کنفرانس اقتصادی تهران، ۸ اسفند، ۱۳۴۱، ص ۸.
- ۶- امام خمینی، صحیفه نور، ج ۱، تهران، انتشارات سازمان و مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی، صص ۶۵-۷۲.
- ۷- گزارش هیأت دولت ۱۳۴۲/۳/۱۵.
- ۸- اسدالله علم، گفتگوهای من با شاه، مترجمان طرح نو، ج ۱، چاپ سوم، تهران، طرح نو، ۱۳۷۱، ص ۶۱.
- ۹- همان، ج ۱، ص ۹۵.
- ۱۰- ویلیام شوکراس، آخرین سفیر شاه، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی، چاپ دوم، نشر البرز، ۱۳۶۹، ص ۱۳۴.
- ۱۱- گفتگوهای من با شاه، ج ۲، ص ۸۶۳.
- ۱۲- یادداشت‌های علم، ج ۱، صص ۴۸-۴۹.
- ۱۳- همان، ج ۵، صص ۴۳۷-۴۳۸.
- ۱۴- عباس میلانی، معمای هویدا، تهران، اختران، ۱۳۸۵، ص ۱۹۵.
- ۱۵- حسین فردوست، ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، ج ۱، تهران، اطلاعات، ۱۳۷۰، ص ۵۱۳.
- ۱۶- عمادالدین باقی، تاریخ شفاهی انقلاب اسلامی ایران، قم، نشر تفکر، ۱۳۷۳، ص ۱۶۵.
- ۱۷- ماروین زونیس، شکست شاهانه، اسماعیل زند و بتول سعیدی، نشر نو، تهران، ۱۳۷۱، ص ۲۶۸.
- ۱۸- گفتگوهای من با شاه، ج ۱، صص ۴۸-۴۹.
- ۱۹- غلامرضا افخمی، خاطرات علینقی عالیخانی، تهران، نشر آبی، ۱۳۸۱، ص ۲۱.
- ۲۰- همان، ص ۲۴.
- ۲۱- محمود طلوعی، چهره واقعی علم، تهران، نشر علم، ۱۳۸۲، ص ۱۹۰.
- ۲۲- مرکز اسناد انقلاب اسلامی، سند شماره ۱۱۶۲۲۳، مورخ ۴۲/۴/۲۰.
- ۲۳- اسدالله علم، یادداشت‌های محرمانه، ص ۴۵۲.